

آیا انسان از اعقاب میمون است؟

نگارش

دکتر نعمت الله کیهانی

استاد کالبد شناسی دانشکده پزشکی

یکنفر از دانشجویان سؤال میکند: میگویند داروین عقیده دارد که انسان از اعقاب میمون است آیا از نظر تشریحی میتوان انسان را میمون تکمیل شده دانست؟

جوابی را که در زیر مینگارد دنباله و شاید مکمل مقاله هائی باشد که یکی بنام مشخصات زیست شناسی انسان در شماره ۱ و ۲ و ۳ سال دوم نامه ماهانه دانشکده پزشکی (بهمن و اسفند ۱۳۲۲ و فروردین ۱۳۲۳) بقلم اینجانب و مقاله دیگر بنام تکلم و هوش و احساسات در حیوانات و انسان در شماره ۷ و ۸ و ۹ سال دوم همان نامه بقلم دوست و استاد ارجمند آقای دکتر حسین رضاعی درج شده است.

غالباً این پرسش از نظر هر فردی میگردد: انسان از کجا آمده و در واقع جوانه اولیه کدام است چنین سؤالی را انسان در مورد هر حیوانی نموده است و برای هر يك فقط بفرضیاتی متکی شده که لازم است در اثبات آن احتیاط کاملی را مرعی داشت.

علمای حیوان شناسی از عهد سوم در طبقه زمین موسوم به میوسن^(۱) که بروز و ظهور میمون را نشان میدهد تصور وحدت و اشتراك مبدأ میمون با انسان را نموده اند ولی هیچیک از انواع میمون ها جوانه و مبدأ مشترکی با انسان را نشان نمیدهد و به بیان دیگر ما نمیتوانیم صریحاً تشخیص و

تمیز بدهیم زیرا که هر کدام بر حسب مشخصات تشریحی که دارند یا به انسان نزدیک و یا از آن دور میباشند.

مثلا از بعضی جهات نوع ژیبون^(۱) بنظر میآید که زیاد به انسان نزدیک باشد و از جهات دیگر شمپانزه^(۲) از حیث نمو هوش و فراست بیشتر به انسان شباهت دارد.

در حقیقت معلوماتی که در دست است نمیتواند صد درصد رابطه مستقیمی را بین انسان و میمون نشان بدهد با اینکه ساختمان و شکل اعضاء و وظایف آنها در هر دو بینهایت یکدیگر نزدیک میباشد.

آیا انسان های فسیل واسطه بین میمون و انسان است؟

انسان فسیل بنام سینانترپوس^(۳) که خیلی نزدیک فسیل دیگر موسوم به پیتکانتروپ^(۴) است جمجمه اش شبیه به جمجمه میمون ولی با ظرفیت بزرگی است (۹۰۰ تا ۱۰۰۰ سانتی متر مکعب) و دندان هایش کاملا شبیه به انسان میباشد.

فسیل پیلتدون^(۵) دارای جمجمه انسان و فکهای میمون میباشد و فسیل شناسان از اینکه جمجمه و فکها متعلق بیک حیوان باشد مدتها مشکوک بوده اند.

فسیل نه آندر تال^(۶) که نسبت بفسیل های نامبرده خیلی بیشتر به انسان نزدیک است معذلك چانه و پیشانی و قوسهای ابرویش بمیمون شباهت دارد.

هنوز معلومات و وسائلی که در دست است کافی نیست که فسیلهای نامبرده را پهلوی هم و در يك صف قرار داده از طرفی باصف میمون ها

۱- Gibbons ۲- Chimpanzé ۳- le Sinanthropus

۴- Pithécanthrope ۵- l'homme de Piltdown

۶- L'homme Néanderthal

و از طرف دیگر با صف انسان ارتباط و اتصال داد و بهیچ دلیل صفوف نامبرده را نمیتوان از يك جوانه یا مبدأ مشترکی دانست زیرا که تشابه و تجانس بین آنها را بسایر حیوانات پستاندار نیز رجعت میدهد.

در اینمورد علمای تاریخ طبیعی تارسیه^(۱) ها را مثال میزنند که حیوانات كوچك بالارونده ای هستند با دندان های کامل و کاسه چشمشان فوق العاده بزرگ است و در ابتدای عهد سوم در طبقه زمین موسوم به ائوسن^(۲) امریکا پیدا شده اند بقدری با یکدیگر اختلاف دارند که نمیتوان آنها را از روی نمو جمجمه طبقه بندی کرد در واقع کاسه سر آنها بنسبت حجم کاسه چشم است در صورتیکه بزرگی حجم دماغ (مغز) فرضی است و بآن نسبت نمیباشد.

با مراتب مشروحه بالا بهتر اینست که در این قبیل مقایسه های کم مغز زیاد اصرار نورزیده و بضیع و ناتوانی درك خود در تشکیل و پیدایش درخت مولد انسانی^(۳) اعتراف کرد.

هرچه باشد انسان با میمون های فعلی از حیث رژیم غذایی بکلی جدا و مشخص اند. میمون ها از میوه و حشرات تغذیه میکنند در صورتیکه انسان مدتهای مدیدی است گوشتخوار است و انسان نه آندرتال از گوشت حیوانات و ریشه درخت و میوه تغذیه نمیکرده است.

اختلاف رژیم غذایی متابولیسم را در میمون و انسان میرساند ولی این اختلاف فرض جوانه مشترك اولیه را از بین نمیبرد زیرا که چنین اختلافی در حیوانات مهره دار و یا بی مهره که از خانواده های نزدیک میباشند نیز وجود دارد.

۱- Tarsiers ۲- éocène américain

۳- arbre généalogique des hommes

آیا همه مردم اریکدیگر مشتق اند یا هر تیپ و نژاد انسانی از جوانه معین و مشخصی بوجود آمده است؟

علمای مردم شناسی در این مورد بحث زیادی کردند و سرانجام توافق حاصل نکرده و بدو دسته: یک مبدأ^(۱) و چند مبدأ^(۲) تقسیم شدند اینگونه مباحثات از زمان داروین شروع شده است.

بعقیده داروین مجموعه انسانی^(۳) که شامل حیوانات انسانی شکل نیز میباشد یکنوع بوده و از جوانه واحدی بوجود آمده است مخالفین این عقیده به خلقت های مخصوصی قائل بوده و منکر ترانسفورمیسم^(۴) میباشند (عقیده ترانسفورمیسم عبارت از تغییر شکلی است که با شرایط زمان و مکان وفق میدهد) بنابراین داورین و ترانسفورمیسم ها به تکامل در یک خط زنجیر مستقیم معتقدند بدین معنی که تمام مردم و حیوانات شبیه به آنها از یک فورم و شکل اصلی که در همه مشترک است بوجود می آید.

باید دانست که این عقاید روی مدارك مثبت و محکمی برقرار نمی باشد.

اطلاعات روز افزون طبیعی بما نشان میدهد که نمو و شاخه بندی هر يك از درخت های مولد زندگی بطرز خاصی بوده و بسیاری از آنها از ازمنه قدیم نسبت بیکدیگر مشخصی و متفاوت بوده است.

در واقع بطور مسلم نمیتوان گفت که ماده حیاتی اولیه بصورت جسم واحد و در نقطه معینی از کره بوجود آمده است و یا اینکه در نقاط مختلف کره و بطور مشابه ظهور کرده است.

ولی میتوان گفت که مواد حیاتی متشابه و یا مختلف در يك موقع و

۱- monogéniste ۲- polygéniste

۳- l'ensemble des hommes ۴- Transformisme

یا یکی پس از دیگری در نقاط مختلف بوجود آمده‌اند.

هر توده اولیه تحت شرایط مخصوصی بخود باشکلی ظاهری مخصوصی کم و بیش با سایر توده‌ها متفاوت بوده است.

هر توده چند تیره موجودات مشابه و یا غیرمتشابه داده است و هر تیره زندگی و تکامل مستقلی را ادامه داده که با بعضی از تیره‌ها همراه و از برخی دیگر دور میگردیده است. هر تیره مجبور به سیر در خط مستقیم نبوده بلکه مانند شاخه‌های درخت الی غیرالنهایه منشعب گردیده و راه میپیماید در نتیجه هیکل‌های مشخصی با صفات و خصائل معین بوجود آمده که تشابه جوانه مشترك مبدأ را از دست نداده‌اند. برای تیپ‌های مختلف انسان ممکن است بطریق بالا فکر کرد ولی اثبات آن از توانائی ما خارج است.

فعلاً ما دو دسته انسان می‌شناسیم یکی فسیل و دیگری انسان فعلی است.

فسیل نه آن درتال که شاید با فسیل سینانترپ ارتباطی داشته باشد بوسیله خطوط و علائمی با استرالیائی‌های فعلی شباهت نزدیک دارد آیا این شباهت بنا بعقیده ترانسفورمیسم در اثر تغییر شکل تدریجی است و یا مربوط به تقارب شاخه‌های درخت‌های موالد زندگی آنها میباشد معلوم نیست. همچنین تیپ استرالیائی که هیچ رابطه مستقیم با تیپ کرمانیون^(۱) ندارد شبیه و قابل مقایسه‌اند در صورتیکه اختلاف زندگی و تمدن نیز دارند. تیپ استرالیائی شکارچی و هنرمند است و تیپ کرمانیون زارع میباشد.

ناگفته نماند که بیولوژیست‌ها موتاسیون^(۲) بمعنای تغییر سریع و

وسیع را نپذیرفته و فقط اختلاف مختصری در اثر وراثت را قبول دارند .
 اختلاف ساختمانی که فعلاً بین نژادهای مختلف انسان موجود
 است از اختلاف ساختمانی بین صفوف انسان و انسان فسیل و میمون
 دست کمی ندارد مثلاً اگر نژادهای زرد و سیاه و سفید را از يك مجموعه
 بدانیم شاید با حقیقت وفق ندهد و در این صورت اهمیتی به رنگ پوست و سایر
 مشخصات جسمی و روحی نژادها داده نمیشود در صورتیکه رنگ پوست بدن
 بتنهائی مستلزم متابولیسم مخصوصی میباشد .

بیهوده نیست که رنگ ملانین^(۱) زیر پوست بعضی بمقدار زیاد تر تمرکز
 پیدا کرده و نزد دیگران بمقدار خیلی کم یافت میشود . بعلاوه رنگ پوست
 تنها اختلاف نمیباشد بلکه از نظر جسمی و روحی اختلافاتی است که تیپهای
 انسان فعلی را از یکدیگر مشخص میکند .

تصوراتی که تیپها و نژادهای انسانی هر يك مستقل از يك جوانه
 اولیه که شکل انسان داشته و یا در ازمنه خیلی قدیم شكل يك یا چندین
 میمون مختلف بوده بوجود آمده است و یا بالاخره از يك مبدأ واحد
 میمونى شكل شروع شده و در يك خط زنجیر مستقیم طبق شرائط
 مختلف زمان و مکان تغییر شكل داده و یكى از دیگری مشتق میگردد
 فرضیاتی بیش نیست که بعلت فقدان مدارك صحیح ارزش واقعی ندارد .

باید صبر کرد تا فسیل شناسان شماره بسیار زیاد فسیل تهیه کرده
 و پهلوی هم قرار دهند بقسمی که ارتباط آنها با یکدیگر و با انسان
 و میمون و تغییرات تدریجی آنها صریحاً مشاهده گردیده و نتیجه مثبت
 منتهی گردد.